

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
شماره ثبت ۷۴۵۱۷

۹۲۱۶

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

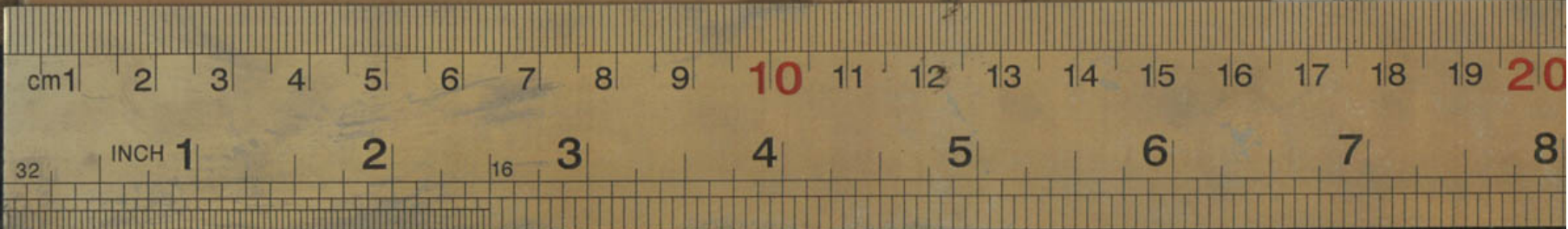
کتاب سوال و جواب

مؤلف شیخ حسن بن شیخ الاسلام اربستی

مترجم .....  
شماره قفسه ۹۲۱۶

جمهوری اسلامی ایران  
شماره ثبت کتاب ۸۵۴۹۲

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی





کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره قفسه ۹۵۲۶

کتاب رسالہ محراب

مؤلف شیخ حسن شیخ الاسلام (رہنوی)

موضوع تاریخہ قصص

۹۲۱۶

بازرسی شد  
۳۷ - ۳۸



شماره ثبت کتاب

۸۵۴۶۲

۱۱۹ علم



کتابخانه مجلس شورای ملی

۹۲۱۶

۹  
۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لله الذي خلق العقل ابتداءً نقطةً لا مكان وخط منه تمام  
ما في الارض والسموات والالوان والصلوة والسلام على  
النقطة التي هي غاية الوجود وعلّة الوجود حتى لزم كل الذوات  
والساجدين والساجدين ان يفتخروا بها للعبود محمد وآله العصور  
السموات والارضين ميزان ربهم الطائعين ومعيار خسران العالمين  
اللهم صل عليهم اجمعين واللعن اعدائهم من الاولين والآخرين <sup>عليه</sup>

ما احاط

ما احاط به علمك متصلاً دائماً ابداً لا بد من آقا بعد بن آثم را حقی  
اقل هر دو مین از نام شیخ حسن شیخ الاسلام حیث خواش بعضی  
پس از تحریر سؤال ایشان در جواب بقدر فهم قاصر خود میگوید

چگونگی است عقل با تفاوت در اشخاص

جواب

گفتم شاید چنین از قبیل و تقریبی که در این مثال مفهوم میشود  
گفتن باشد و آن اینست مثل آتش که در سنگ چغماق است  
چغماق را بر آتش بزنند آتش را ظاهر شود که با آتش نگاه دارند و  
آتش در آتش حاصل شده است در همین مهیای ریزه او را زیاد کنند  
پس آتش از همین مهیای ریزه او را در کنند باز نمایند و آن هرگز

کنده بخوره او بد هند او را زیاد در زیاد کرد مانند حد و نهایت آن  
بحد و نهایت آن کنده است که در خوراک او میکنند و اگر کنده <sup>بحد</sup>  
فرضی شود آتش آن بحد خواهد بود و هر قدر راز او خاکستر حاصل  
شود نتیجه است که در محل خواهد ماند پس هر که هر قدر خواهد  
هر قدر آتش باشد با اختیار خودش است همان قدر خواهد بود  
و بدان قاف و همین م و کنده بهر بوی و رنگی باشد آتش آن در این  
همان رنگ و همان بوی را خواهد داد و اگر هیچ استعمال نکنند آن  
آتش در سنگ معطل و بی اثر خواهد ماند پس شاید در مفهوم  
این مثال مثال اقرب بخاطر این طور بتوان گفت که هرگاه چاهمان  
فکره را بسنگ بصیرت نزنند نوری از او ظاهر شود باندک از <sup>نفس</sup>  
مطلوب و مرغوب او را نگاه بدارند و نگاه آن حاصل شده را برشته  
موت

معرفه خاص زیاد کند پس نگاه علم را بخورد او بد هند او را زیاد  
نمایند و آن هر قدر علم بخورد او بد هند او را زیاد در زیاد کرد <sup>شد</sup>  
حد و نهایت آن بحد و نهایت آن علم است که در خوراک او میکنند  
اگر علم بحد فرضی شود عقل بحد خواهد بود و هر قدر راز او مقرب  
بعل کرد طاعت و عبادت حاصل شود نتیجه است که در محل خواهد  
ماند پس شاید هر که هر قدر بخواهد بهر قدر عقل او باشد  
با اختیار خودش است همان قدر خواهد بود و بدان هر نوع  
دانش و معرفت و علم خاص موضوعی شرعی نبوده باشد و همه  
آن هوای نفس باشد شیطنت و نوری اثر حاصل آن خواهد <sup>شد</sup>  
و اگر هیچ استعمال نکنند آن نور و عقل در محل خودش معطل و بی اثر  
خواهد ماند و تفاوت جلی را در آن از هر یک دقیقه باز <sup>انجمن</sup>

خودی از عالم ذر و باغیان میتوان گفت و بجهت رسوخ این <sup>مثال در</sup>

از منشاء آن مختصری بفهم که تمام عقل و عالم تمام آن وجود است

و حدیث مبارکه اقل سینه بسیطه بصفات غیر مناهیه <sup>عالم</sup> الهیه

ملکوت و محدود و در بیشتر با آن صفات در عوالم ملک من <sup>البدن</sup>

الی الختم محمد و علی و آلها الطیبین الطاهرین المعصومین که <sup>محمض</sup>

و صادر اولند صلی الله علیهم است و توجه فیض ایشان عقول

مستورات را در محدوده عوالم ناسوتیه متعدد افراد کثرت و آن

ایشان منیرات علویات و سفلیات از بصائر و ابصار و <sup>هدایت</sup>

انظار را باقی نهد مثال کویا باین تفریب است <sup>اشعه نور</sup>

از این عالم عظیم بسیط صادر اول بدانی تا بیده بر هر یک از افراد

قاطبه مردم با اقتضایات اولیه وجودیه عالم اول هر یک از <sup>کافه</sup>

مردم در عالم ناسوت متوجه از طرف دماغ هر یک تا قلب او شود

و جوف هر یک متغیر و محل امتداد شعاع نور از عالم عقل <sup>وسیط</sup> کل

صادر اول گردد و در آن محل کویا غیر از راهی نباشد با بطوری

که تمام قلب چشم و تمام آن گوش و تمام آن محل شعور شود

انگاه قابل گردد تا بسا از برای او کشف و الهام روی <sup>بسیار</sup> دهند

قلبی حاق بر بیند و بشنود و درک نماید و توجه نور بقلب <sup>حیث</sup>

تمام وجود دائر مدار قلب است و از اینست که قطعه از بدن اگر

سوا شود حیث قطع علامه او از قلب او را احساسی دیگر نشود

و در اجتماع در عالم برین تمام قالب مثال و در بخت قیامت

تمام قالب دنیائی باز با قلب شود تمام آن و از اینست اتصال آن

نور است از قلب تا ملاماً اعلی که هوایه قلب میل بسیر عالم اعلی

روی بمرکز آن نور دارد و حیث مسبوقة النفس قلب است  
 در عالم اول بمطالب معقول و اصول که در این عالم بیکدفعه  
 بشنود مثل آنکه منذر شود ثبت خود کرداند برخلاف امور  
 تکلیفیه چون متعلق باین عالم است و ابتدای صفا میدهد  
 لهذا هر چه بشنود نتواند یاد بگیرد مگر تنگداری و جهتهای یاد  
 باصوار و در طرف راست قلب هر یکی از افراد کافر مردم  
 ملکی است که او را بتصدیق امور حسنه و خیریه امر نماید و در  
 چپ قلب هر یکی یکی از شیاطین اگر راه حاصل کرد اندازش  
 که او را وسوسه بکس کند تا چه باختیار خود مانعی بتکلیف  
 و تحدیش و تضییق محل و یا دفع مانع بتضلیف و تنزیه و بسط  
 محل باقوال و اعمال و افعال اختیاریه خود نماید که در سیمات  
 نغز

نغز بالله بتواند بتاریکی و ظلمت تمام خود را گرفتار و نور عقل را محسوس  
 و مقهور خود بلکه شاید از جوف قلب خود مصروف و جوف قلب  
 خود را خالی تار یک بداند تا تمام مسامات و خلل بدن او نظمه  
 سد شود و از چهره او آشکار گردد انگاه شعاع نوری که با  
 درماغ او بیدارتر همانند که شاید او را باز در جوف قلب خود راه  
 دهد و با بهلاکت بماند که اگر طرف راست و چپ قلب خود را  
 بتصرف آن شیطان در آورده و بخودی خود واکند شود تا  
 و نگوئی حاصل خود بعمل و فعل خود بداند و شاید از آن  
 نظمه باشد چنانچه بشده نور است و تفاوت در آن تفاوت  
 محسوسه و مبغوضه باشد و در حسنات محل الله بتواند عقل  
 در قلب نمود زیاد کند تا مشغلی بداند که در تمام وجود خود

تایش آن گردد و از تمام مسامات و خلل تمام بدنش سر بیرون آورد  
و با آسمان شعله ور و شنائی او برود و طرف راست و چپ قلب او  
بصرف آن ملک رحمانی در آید و تسلیم از برای عقل بیط صا<sup>اول</sup>  
بتعبد و محض اطاعت کرده که تعریف عقل ما عبید بر الرحمن و <sup>کتاب</sup>  
بر الجنان و از این معلوم است تعریف جهل بعکس آنست که طاعت  
شیطان و کتاب نیران است و تایش نور در هر چهره است <sup>از تمام</sup>  
خلق من فوق العرش الی تحت الثری و آخرت که از اول اول  
با صداد بیطی در تمام عوالم بلا انقضاء ابدابد بالتمام از این عالم  
بیط صا در اول و عقل کل است در هر چیزی بحسب خودش  
چنانچه در اجساد منیره کو با مثل آهن آتش شده است <sup>و ملائکه</sup>  
از عینیه سطوع و لمعات انوار این عالم صا در بیط اول <sup>صل</sup>  
در تصور

و بصورت اختیار بی خلق شده اند که هر یک بتجلی از این عالم  
عظیم بیط بتنطق ذکر و تسبیح الهی گردد زبان عالم کل بیط  
و عقل کل باشد سبحان الله جل مقام <sup>سبحان الله</sup> ال محمد عن وصف <sup>الواصفین</sup>  
و لغت الثائین لا اله الا الله که فرموده خداست و ما من  
شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم و واضح است <sup>انکه</sup>  
هر مسیحی از تمام عوالم اعلا و تمام عوالم سفلا از اول اول تا اخر <sup>اخر</sup>  
و ابد بلا اخر اخذ تسبیح را از عقل کل کرده که سبب تسبیح هر مسیحی  
و حمد هر حامدی و تحلیل هر مهملی و تکبیر هر تکبری و ذکر هر <sup>ذکر</sup>  
و شکر هر شاکری و عبادت هر عابدی عقل کل بوده و هست پس  
بقدر ثواب تسبیح هر مسیحی و خیر عمل هر عاملی با ضعاف <sup>عفت</sup> مضاعف  
الی ما شاء الله در هر خوبی از هر آبی بر سبیل هدیه از خداوند <sup>علا</sup>

عاید عقل کل <sup>شده</sup> مفهوم معلومی است که اگر چنانچه تصور ممکن  
فرض شود که بدیده قلب چنان دیده کرد شترانی از نور <sup>بفصل</sup>  
متصل هلوی هم دیگر تمام عوالم امکانی را فرا گرفته و پر کرده  
که اول ایشان غیر معلوم و بلا انتقام اخبارهای ثواب در پشت  
داشته میروند بجائی که خداوند از برای عقل کل خواسته  
و از این تصور فضائل عقل کل و عالم کلی بسیط چهارده نفر  
صلی الله علیهم را بفهم و همین طوری بدان نام <sup>این</sup> سخن احصاء و تقریر  
و جهت فضائل ایشان تمام عقول را بدانی و از حیثیت <sup>عینیت</sup>  
نوریه ملائکه بشده نورانیته طبعاً دیده میشوند مگر بصورت  
کسی در آیند چون آفتاب و امثال آن که بقرص و جسم و حد  
بتلبس از نور با ناز و نورانیته دیده شوند که ملائکه بصورت  
در آمد

در این  
در آیند مگر بصورت سبک و خویک و مخالفین از مردم داخل  
در صورت هستند که صورت سبک و خویک و جماعت مخالفین <sup>شایسته</sup>  
شیاطین باشند که شیاطین مخلوق از آتش اند و آتش ظلمات است  
بر خلاف نور است و حیث ناریه شیاطین بشده ظلماتی بالطبع  
دریده میشوند مگر بصورت کسی در آیند چنانچه آتش <sup>مثال</sup> بفریغ و  
آن دیده شود این مطلب را غور و ضبط کرده اگر باز شرحی لازم  
آید آن را متذکر بفهم خود بتصور و فرض طور مشاهده بدانند <sup>از آنکه</sup>  
بدیده قلب خود بفهم تا صورت کشف داشتی انگاه او را <sup>عظم</sup> عظیم  
خود را در آن لازم بدان و عظم آن را با آنچه مشاهده دیده قلب خود  
رسد در خاطر خود نقش کن و در جلالت و بزرگی ایشان <sup>طاهر</sup>  
مخبر و ذوالآلاء اللهی و العاشق که نعام ایشان صلی الله علیهم باش



پس کو با چنان تصویر خوب است تا مشهود قلب شود و جودات  
پس چهارده نفر ایشان صلی الله علیهم را که عالم تمام عقل و صادر <sup>اولند</sup>  
فرض برد آنه عظیمه اینها تو لواقتم وجه الله <sup>ملا</sup> اعلانا  
و نور تمام آن دایره عالم عقل که چهارده نفر ایشان صلی الله علیهم <sup>شد</sup>  
در اشتغال از برای رسیدن هر مستفیضی در عالم اعلای بیضی خود  
داشته برین پس انگاه باید که آن عالم را که تجلی و اشراق <sup>است</sup>  
بطور احاطه بر تمام این عالم سفلی و اسوت بملاحظه بناید <sup>و تمام</sup>  
اشیاء را در آن احاطه اشراق بقدر مشاهده طیب و دریدهای <sup>ظاهر</sup>  
برین و هر نوعی را در این عالم سفلی بیضی نوعی خود <sup>استفا</sup>  
مشاهده بکن مثلا آتش ظلمانی را در این عالم ناسوت که خواهند  
مجلوه ظاهر در آورند چون در احاطه نور مشرق از آن دایره <sup>عالم</sup>  
دیوان

در این عالم سفلا ظاهر شود لهذا قلبش خوش را بقدر خوشی از نور عی <sup>شد</sup>  
ظاهر سازد و نورانیت ظاهر شود پس از این بضم لباس در اجزای  
که با هلیت از برای اناره خلق شده اند چه در عالم اعلای چه در این عالم <sup>سفلا</sup>  
بنور و از باب هلیت از برای شعور بعضی بشعور و از باب هلیت از برای <sup>محیط</sup>  
عقول بعقول و شعور و نور و دیدها بدید با تمام از آن تا بید شده  
قلبش و مستفیض شوند پس مستفاض در هر نوعی توجه بکار خود کند  
تا مانعی با و نرسد مشغول کار خود در نوع خود باشد مثلا ما <sup>است</sup>  
آفتاب و ماه و ستاره ها خدمت تربیتی و آثار متعلقه زمانه <sup>که آفتاب</sup>  
بر تمام اشیاء بتابد در صورتی ابر و غارت و دیوار و اقبال آنها <sup>سایه</sup>  
نندازند و هر چه در زمین خودش بعمل مأمور شده خوش باشد <sup>آن را</sup>  
انجام دهد پس همچنین است خدمات ماه و ستاره ها هر چه <sup>خودشان</sup>

در نوع کار ما مور بهر خردان و همچنین است نعت آتش در روشنایی و حراق  
 و خدایت شعور در برابر شعور و خدمات عقول و شعور و نور در برابر <sup>هوا</sup>  
 خود حال این را نیز ملتفت بشو که در حشوی این مطلب ذکر شده است <sup>فها</sup>  
 و زینها و آنچه در آنهاست ملک محمد و آل معصومین او صلی الله <sup>علیه</sup>  
 معلوم و واضح است و منافقانند که ملک خداوند را با تمام چنانچه ولایت <sup>است</sup>  
 خداوند را بر تمام خلق و ایشان صلی الله علیه و آله در آن ولایت بهمان طور همان  
 ولایت است بر تمام خلق و این مقام مقام حقیقه است و از فرزند حجاب <sup>کلیت</sup>  
 شاه در ملک خدا بجز حق آن را فهم که ماها مسلمانان را بسند کافی اخوند <sup>و فرزند</sup>  
 شود و املاکی است ملکیت در آید و حال آنکه واضح است که تمامها ملک ایشان <sup>صاحب علم</sup>  
 و همه آن از خدا و از او سبحانه تمام فیوض متصله با امتداد در آن صورت  
 دائره فرضیه عالم عقل و نور که صادر او او ان وجود معین و آل معصومین او که <sup>نفس</sup>

صلی الله علیه و آله و از او سبحانه اشراق و نزلات فیوضات از این دائره و رسانیدن <sup>آن را</sup>  
 تمام اشیا در چهار طبقه سماوات و ارضین و بدیهی است لاجل و لاقوه الا  
 بالله العلی العظیم و اهل عالم در اقوال و اعمال و افعال بقوه اختیارند  
 تا حرکت هر يك بحول و قوه الهی منسوب بخود باشد که اگر فعل او در <sup>آن</sup>  
 آن بشود حول و قوه الهی در محل آن صرف نموده و در عین اجزای <sup>آن</sup>  
 رفته و اگر برخلاف آن بشود حول و قوه الهی را تصدیع نموده و هدیه  
 داده و روی براه عقوبت آن رفته خواهد بود پس امکان از زیاد  
 و تنجید از برای هر يك از افراد مردم در عقول خودشان از این کلیه

معلوم و بیان کثیره دلیل از برای صدق آن

مثال سنک و حقیق او الله العالم <sup>و السلام</sup>

تم تکمیل فی المنام <sup>۱۳۰۸</sup> رمضان <sup>۱۳۰۸</sup>

آن في الجنة نورا من لبن  
على يدها وحسين حسن  
كل من كان صبا لهم  
يدخل الجنة من غير حزن

بسم الله الرحمن الرحيم

المجد لله على اهداء عباده بحججه واوليائه وصى الله على سيد رسله  
والاطهار من الآل والعترة خلفائه صلوة دائمة متواصلة مترا<sup>دفة</sup>  
ابدأ بدوامها بعد اين مطالب سؤال شده را از نادكوي خد<sup>مت</sup>  
جناب معارف آداب حقايق نصاب فضل الكتاب <sup>تحقيق</sup> شريف مدراج  
وراق درجات تدقيق عمدة التجار وزبدة الاخيار حاج محمد جعفر باركوي<sup>كثير</sup>  
معروف زاهد الله في نور قلبه ورفعة لما يجده في سائر دنيا <sup>الهارا</sup> والجناب  
الارن

الارن بنده آثم رشتي لاند باستان قدس راجي از امام ثامن من جن  
صلى الله عليه وعلى جده و آباءه و بنائمه اقل همه مؤمنين از امام علي  
خواهش نمود پس اينك اين داعي دوام دولتم را شرح بر سوال جواب

آنها ميگويد

سؤال

كه ميغري بيغبر ما صلى الله عليه وآله و علامت بيغري در اول چهره  
و بيغبر ما و اوصيا و اطهار ز آل و عتره او صلى الله عليهم هر يك را يك  
و انحصار زيان بعوي يا زياده و در نظره و اصلاب و احكام و تفضل  
بر سائر بغيران و خواب و جيوه بعد از رحلت از دين او ضربه حولا  
بد و انكشت مبارك مره قيس را چگونه است

جواب

چون این مطالب اگر از هر قواعده عقلیه حکما و مطالب تکلیف و عقوبات

و اخبار و حکایات ثبت شده عامه و خاصه نوشته شود هر آینه

کتابی عظیم بلکه چنانچه که بالفعل کتابها است نوشته شده کرد

و این واسطه زمان طویل لازم دارد لهذا شرح مختصر خلی <sup>حزین</sup>

قبول عقول دارای بسیاری از مطالب که جواب این مسائل در او

باشد بقدر وسع این آتم بیان میشود بدان در امور <sup>بسیار</sup> متشابه

تمام عالم آخریه هر شیئی از آن بادلّه مفصله عقلیه حکیمه <sup>اولیه</sup> دلیل

آنست و از نابت قوب ذهن عمومی مردم در آن بمنای <sup>خصصار</sup> الكفاء حکیم

پیدا کند مرده هر نفسی که در خاک میشود خاک شد <sup>او</sup> انداخته

دلیل بر اولیه او است از خاک بودن که او در اول از خاک بوده است

که در خاک شده است و در امثال این مثل اگر ترقی کنی بدیده <sup>قلب</sup>

برین

برین تا بدیده ظاهر برسانی محسوساً و اضماً آخریه پیغمبری پیغمبرها

صلی الله علیه و آله دلیل بر اولیه او است در پیغمبری که او اول اول

و قبل القبل پیغمبر بوده است که در آخر فرستاده شده است <sup>معلوم</sup>

علامت پیغمبری در او خلعت خدائی از برای او در اول نصاب او

به پیغمبری بوده است و اوصیاء او صلی الله علیه و آله اجزاء لاینفک او

در اول و در آخر و با او در عنوان واحد نابت و منوب بوده هستند

و رجعت و بودن ایشان صلی الله علیه و آله تا انتها عالم تطبیق اولیه

فیه و آخریه ختم است و از آنکه پیغمبران قبل بشر بعثه موقن فرستاده

شدند که در پیغمبر بعد بشر بعثه ما قبل منسوخ گردید و پیغمبرها <sup>علو الله</sup> صلی الله

بشر بعثه کلیه ابدیه فرستاده شد و اوصیاء او صلی الله علیه و آله <sup>کلیه</sup>

از جناب خدایند عقل هر کس حاکم بر آنست که جزو تابع کل است <sup>و حاکم</sup>

بر آنست که تعطیل در پیغمبری پیغمبر ماصلی الله علیه و آله ممکن نیست <sup>باشد</sup>

زیرا معنی پیغمبری ابلاغ است پس او لا فضیله صاحب هر کلمه <sup>تفاوت</sup>

ابتدیه نسبت به پیغمبر صاحب شریعت موقظه منسوخه مشتمل است و کل

کلمه نسبت به مجرد لایقوتی معلوم و واضح است و ثانیا از باب <sup>تعطیل</sup> رفع

غیر معقول از برای معنی پیغمبری او تکرار بالبدیه اشکار است <sup>که معنی آن</sup>

سلف مثل علماء مرصبین حالاد را ارشاد از جانب پیغمبر ما و اوصیاء

او صلی الله علیه و آله اند پس از جمله معانی علماء ائمه کاتبان <sup>است</sup>

اسرائیل ای چنانچه علماء ائمه من از جانب ما هستند <sup>چنانچه</sup>

ما بوده مفهوم آتی بد این مطلب اضافه بر آنچه ذکر شده است

پیغمبر ماصلی الله علیه و آله را پیغمبر آخر الزمان میگویند و عمر دنیا را

صد هزار سال و گویند از آدم هم تا حال هشت هزار سال <sup>خود</sup>

که گذشته است این همه باقی مانده که نور و دود هزار سال بالاتر

و از آن زمان خودش باز زیادتر است نسبت به آن جوئی گذشته نمیشود <sup>خود</sup>

گفته شود پس معلوم است آخر الزمان از آدم است تا روز قیامت <sup>پیغمبر</sup>

ما صلی الله علیه و آله در تمام این آخر الزمان بر تمام اهل آن <sup>صفت</sup>

شده است و بیشتر بودنش در پیش و صحر و واضح است که پیغمبر <sup>کلام</sup>

بر کل بمصدق فرمایش کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین <sup>عالم</sup>

بفهم با آنکه هر پیغمبری معجزات زیاد داشته است چنان فرض کن

هر پیغمبری از برای اثبات پیغمبری خودش لا اقل یک معجزه داشته است

و بالانفاتی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر با خود پیغمبر ماصلی الله <sup>علیه</sup>

فرستاده شدند و معلوم شد بر بدیهه ذکر شده تمام ما سبق

توسط پیغمبر ما و اوصیاء او صلی الله علیه و آله بر اصل دین که ولایت پیغمبر <sup>ما</sup>

وَأَن أَطْهَارُوا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَبِهِ نَبَاتُهُمْ مَبْعُوثٌ كَوَيْدِ نَدْوَى

لَا أَقْلَ بَرْدِ جَزَعِ قَوْمِ صَدِّ وَبَيْتِ وَبِحَارِ فَرَارِ مَعْجَمِهِ أَيْ بِنِعْمَتِهَا وَأَلَّ

أَطْهَارُوا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَيْ بِنِعْمَتِهَا جَارِي شَدِّ وَأَيَّابِ كُلِّ شَيْءٍ

يَرْبُوعِ إِلَى أَصْلِهِ بِاتِّفَاقِ عَامَّةٍ وَخَاصَّةٍ كَمَا تَمَّامُ فَرْقِ صَلَاحِينَ اسْتِ

بِنِعْمَتِهَا وَأَوْصِيَاءِ أَوْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ رَأً عِلَاوَةً بِرَأْحَامِ عَقَلِيَّةٍ كَمَا أَشَارَ

أَنَّ بِنِعْمَتِهَا بِالنَّصْرِ وَارْتِثَ تَمَامُ بِنِعْمَتِهَا كَمَا أَشَارَ وَأَيْ بِنِعْمَتِهَا

فَعَلِيَّةٌ بِنِظَائِهِمْ لَازِمٌ اسْتِ بِسَمَامِ أَنْ مَعْجَزَاتٍ وَأَيْ بِنِعْمَتِهَا

كَمَا تَمَّامُ أَنْ وَزِيَادَةً مَعْلُومًا بِأَنَّ بِنِعْمَتِهَا وَبِنِعْمَتِهَا بِاتِّفَاقِ كَلِمَتَيْنِ

أَيْ لَفْظًا بِمَعْنَى كَرِيدٍ بِعِلَاوَةِ هُمَّا أَفَّا خُصَائِصِ مَعْجَزَاتِ بِنِعْمَتِهَا

خَاصَّةً أَيْ مَرَكِبِ إِشَانِ بَسِيرًا دِينَهُ شَدِّ بِسَمَامِ أَنْ تَهْوِي بِدُونِ

أَيْ تَحْيِيرِ عَقُولِ وَأَدْعَانِ نَفُوسِ عَامَّةٍ وَخَاصَّةً أَيْ مَخَالَفِ وَمَوَالِفِ

مَوْلَى

مَوْلَى مَا عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ رَأً مَعْجَزَاتِ الْعَجَائِبِ وَنِعْمَتِهَا

الْعَجَائِبِ كَمَا تَمَّامُ بِسَمَامِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَالرَّبُّ وَبِنِعْمَتِهَا وَأَيْ بِنِعْمَتِهَا

بَعْدَ إِزَائِهِمْ فِي صِفَاتٍ وَاحِدَةٍ بِلَا فَرْقٍ أَيْ بِنِعْمَتِهَا بِأَنَّ بِنِعْمَتِهَا كَمَا تَمَّامُ

نُورِيٍّ غَيْرِ إِزَائِهِمْ نَبَاتٌ وَتَمَامُ أُنْوَارِ عَلَوِيَّةٍ وَسَفَلِيَّةٍ أَيْ بِاتِّفَاقِ

إِشَانِ بِالْبَدِيهِ مَعْلُومٌ اسْتِ بِسَمَامِ أَنْ تَمَّامُ دُكُورِ شَدِّ قَوْلِ وَأَيْ بِنِعْمَتِهَا

وَبِاطْنِ إِشَانِ كَمَا مَحِيْطٌ بِرَتَمِ عَوَالِمِ امْتِنَانِ أَهْلِ عِلْمِ أَوْلِيَيْنِ عِلْمِ

أَخْرَجَ إِشَانِ خَدَائِدِ فَرُودِ وَاشْرَقَتْ أَرْضُ نُورِهَا وَفَرَقَتْ بِهَا

جَامِعَةً وَاشْرَقَتْ أَرْضُ نُورِهَا وَفَزَّ الْفَائِزُونَ بِوَلَائِكُمْ وَأَيْ بِنِعْمَتِهَا

اللَّهُ فَرَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ خَدَائِدِ مَنَزَةٍ اسْتِ أَيْ بِأَنَّ بِنِعْمَتِهَا وَبِنِعْمَتِهَا

أَيْ بِأَنَّ بِنِعْمَتِهَا بِأَنَّ بِنِعْمَتِهَا اسْتِ بِأَنَّ بِنِعْمَتِهَا وَبِنِعْمَتِهَا

كَمَا مَثَلُ مَشْكُوتِ إِلَى أَخْرَاجِ إِشَانِ مَعْلُومٌ فَرُودَهُ اسْتِ بِسَمَامِ

إِشَانِ

انوارند که در اصلاب شامه و ارحام طاهره مطهره از برای ظهور  
در عالم ملک از عالم ملکوت نازل شدند و بشریتر بشر بر صورت  
بشریتر ایشان تصویر گرفت تا بشر و بشیر و عبشر و نذیر در حق او  
خدا فرمود و فرمود هذا نذیر من النذر الاولی که مراد از اول  
عالم وجود و از چهارده نفر خویشان صلی الله علیهم از آنوقت پیغمبر  
بوده آ و مثل ماها در نظره و در محل از اصلاب و ارحام نبوده اند  
و در نفقات زیارات هر يك ایشان و اشهد انک کنت نوری الان  
الثامنه و الارحام المطهره لم یحکک الجاهلیه با نیاسها و لم  
من مدلهات نیابها که خداوند مخصوص در حق ایشان بتنهائی  
فرموده است پرید الله لید صغیرکم الرحمن اهل البیت و بطریق  
تطهیر و از برای عصمت و بودن ایشان زبان خدا و حاطه  
هم

هذه اشیاء و فرمود و ما ینتطق عن الهوی ان هو الاوحی و حی  
عنه شدیدا الهوی ذو صفة فاستوی وهو بالافق الاعلی پس ا  
در اراده خدا بوده اند و از خویشان اراده نداشته اند و در افق  
اعلی مشرق و افاضات ایشان علم را علو نخورده و هست و هیاکل  
ایشان هیاکل توحید و ارکان توحیدند در معرفت مردم توحید  
زیر زبان هر شخصی متحرک است بارانده صاحبش که نسبت با او  
داده میشود که اگر زبان شخصی را فلی حاصل شود و در جانی خودش  
هم باشد او برای زبان و لال میگویند بجهت آنکه زبان فلی او  
از اطاعت اراده او افتاده است پس اعضاء و جوارح هر شخصی  
بمعلومیست در تحت حکم اراده است حال بفهم زبان و دست  
و سایر اعضاء و جوارح و نفس پیغمبر ما و اوصیاء او صلی الله

در طبق آیه شریفه که ذکر شد معصوم باراده خدا منسوب <sup>بخداوند</sup>  
 که خداوند فرمودید الله فوق ایدیهم و زبان و دست خدا را  
 در همانی از هر زمان فوضا و معجزات و خرق عاده بالزوم <sup>بسیار</sup>  
 که در حق ایشان در فرقه زاریت فرموده شده است <sup>بکم یزول الغيث</sup>  
 و بکم یسک السماء ان تقع علی الارض <sup>نقعه</sup> چه رسد چه رسد  
 مره <sup>مکرر</sup> قیس که دیده شده مره مان آن زمان از عامه و خاص  
 و از هر فرقه نوشتند و علامت در آنکشت مبارک بالفعل <sup>موجود است</sup>  
 پس از آنکه از مختصر بیان شده بنص قرآن ایشان محال مشیه  
 و اراده خدا و معصومین تا طقین از برای خدا که زبان و دست <sup>خدا</sup>  
 ای مظهر خدا در ملک و ملکوت معلوم شدند پس ذات قدرتی <sup>خدا</sup>  
 بچنین مقدور و عالمیت بچنین معلوم و مخالفت بچنین مخلوق <sup>که معلوم شد</sup>  
 ایشانند

ایشانند علت غائی پس حیوة از لیبی ابدی حقیقیه ذات <sup>سبحانی</sup>  
 بدون اضافه اولی یا فاضله در قلبی و ابقاء اصلی حیوة مخلوقی  
 از برای عینت علی و قدر ایجاد موجودات خودش از حیث آنکه <sup>الله</sup> آنا  
 این بجزی الاشیاء الا باسبابها ایشان صلی الله علیهم و سلم بوده  
 و مستند لایستقیم سابق و لایحتمل لاحق چنانچه فرموده شده <sup>کان</sup>  
 ضیق قبل ایجاد القدره و القوه و کان علیما قبل ایجاد العلم و العزیز <sup>ضیق</sup>  
 این قدره و علم مخلوقی خدا ایشانند و احیاءند از برای متفرقات  
 بان رشته در حیوة ایشان است تمام موجودات پس اگر خواب <sup>ایشان</sup>  
 مثل خواب ماها باشد بیداری در هیچ عالمی در آنوقت نمائند و اگر  
 مردن ایشان مثل مردن ماها باشد زنده در آنوقت <sup>عللی</sup> در هیچ  
 نمائند بهم تحریر الحکات و بهم کنت التواکن پس خواب ایشان





همان نوع با آنها تکلم مینموده اند و مثل لزوم حقیقی پیغمبر ما و یا هر یک  
 از او و صیاء او صلی الله علیه بر روی زمین باقیام تمام عوام مثل شخص<sup>ست</sup>  
 در چهار حصار خانیه خودش که خداوند او را متکفل همان خانیه نموده<sup>ست</sup>  
 و خیر تمام اهل آن خانیه را بر دست او قرار داده است و فرقی ندارد با آنکه  
 صاحب خانیه در خانیه خودش باشد و در سفر و ولایت دیگر باشد و<sup>بجای</sup>  
 او اهل آن خانیه آسوده باشند پس چنان بدان تمام عالم یک خانیه<sup>ست</sup>  
 از پیغمبر ما و بعد از او از هر یک از او و صیاء او صلی الله علیه و خیر خدا<sup>وند</sup>  
 از تمام اقسام متصل بلا فصل از برای او که تمام خلق در خیر و نجات<sup>ند</sup>  
 و حیوة او هستند چه آشکار در میان خلق او را بشناسند و یا غایب<sup>ند</sup>  
 از انظار شناختگی مردم باشد و فهمیدن قبل از فرمایش مولا صلی الله<sup>علیه</sup>  
 که فرمود گفتم مع الانبیاء سر او مع محمد صلی الله علیه و آله و هم<sup>ه</sup>  
 چهار نفر

چهارده نفر ایشان یک سر چشمه فوضات اند و هر یک یک سر<sup>ست</sup>  
 که اول ایشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و از او است با تمام و بلا انتفاء  
 متصل در هر یک یک ایشان بترتیب تا صاحب الزمان موجود صلی الله<sup>علیه</sup>  
 بافضاء از زمان و از جمله اسرار غیبیه حضرت سحری علی الله و فرج<sup>ست</sup>  
 مفهوم است چون اگر در اصلای از تقاریر مؤمنین باشند که باید متولد<sup>ند</sup>  
 بشوند و حضرت صلی الله علیه ظاهر شود و کفار را بکشد تا زمین از کفار<sup>را</sup>  
 پاک کرد مؤمنین محوله اصلاب کفار معدوم شوند و آن کفار را  
 بجهنم آن مؤمنین و گذارد تا متولد بشوند آن کفار در طلب او گردند  
 که او را شهید کنند و در شهادت او حیث آنکه بعد از او از برای عوام  
 و قیام عالم دیگر کسی نیست علم خواب و منهدم و معدوم صرف کرد<sup>ند</sup>  
 غیبیه او از معرفت مردم شخصی او را لازم آمده تا مؤمنین افضال<sup>صلاب</sup> آنرا

کفار پیدا کنند چنانچه شمس است این مطلب با آنچه در آیه نوح آمده  
شده که در آیه شریفه است و قال نوح ربي لا تدرك علي الارض من  
الكافرين وبارا انك ان تدركهم يضلوا عبادك ولا يلد الا فاجرا  
کفار شاهد در آن است که حضرت نوح <sup>علیه السلام</sup> استعداء نزول  
بر کفار بر حسب این آیه شریفه در وقتی کرد که در دین صلاب کفار آمده  
او از مؤمنین خالی گردیده است که دیگر هیچ متولد از ایشان نمیشود  
مگر فاجو کفار و انشاء الله این زمانها فرج صاحب ماهانین بعظیم  
و امارات مطابقت اخبار و آثار اعلام شده خیلی نزدیک خواهد  
بود و از این ستر ستر عدم توقیت در ظهور و بسیار از حکمتها بزرگی  
درک میشود و این مطلب اضافه بر جوابهای مسائل بمناسبت بحکم  
مختص گردید اللهم صل على محمد و آل محمد که فرموده پیغمبر صلی الله علیه  
وآله

اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخونا محمد و قلنا محمد اللهم صل على محمد و آل محمد  
عدد ما احاط به علمك متصلاً دائماً ابداً واغفر لنا وجميع المؤمنين  
والمؤمنات والسلام علينا ورحمة الله وبركاته ربنا لا تزغ قلوبنا  
اذهدتينا وصب لنا من عندك رحمة انك انت الوهاب

ربنا لا توخذنا ان نسينا او اخطانا ونا و لا تجعل علينا اصراً كما جعلت  
الذين من قبلنا ربنا و لا تجعلنا مالاً طامراً لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و اجنا  
انت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين

ربنا انشأ في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة و قنا عذاب النار  
ربنا اغفر لنا ذنوبنا و سرافنا في امرنا و ثبت اقدامنا و نصرنا على القوم الكافرين  
تم ذلك في يوم الاربعاء سبعة عشر

من رمضان المبارك ۱۳

فان الله اعلم  
بما كنا نكتبه  
والمؤمنين احبنا  
والمجاهدين احبنا  
لانهم الكرم والمجاهدين  
عن النبي الحسن المفضل  
العظيم اما بعد  
حيث سأل جماعتي  
مطلبى راكده صيغار  
بوجوده  
لانهم دانسته بقدر  
فتم قاصو خود  
مفخر مطبى  
در مشول آهان  
نمايد لهذا  
اينك ابن آثم  
راجى رشتى  
اقل همه مؤمنين  
از امام  
شيخ حسن شيخ الاسلام  
بين زخير سؤال  
در جواب آنها  
ميكويد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله بقدر نعماته  
وبمقدار حاجتى اليه  
كما هو اهله ومستحقه  
جدا متصلا تمام  
الاعداد بلا انتهاء  
الامتداد والصلوة والسلام  
اجهما من الله على محمد وآله  
المعصومين ابتداء خلقه  
وعلى ايجاد مخلوقه  
واوعيته لظفره وفضائله  
فيضا  
ومحال مدبره ومعادن حكمته  
واسرار غيبه ومظاهر شهوده  
واركان حيدره  
وهياكل بيتائه وصور آياته  
وعلايم وجوده بازليته  
وابديه صلوة  
وسلاما كما يجبهما لهم  
بناته ويرضى بهما عني  
وعن ابي واوالدي وجميع  
المؤمنين

المؤمنين احبنا  
والمجاهدين احبنا  
لانهم الكرم والمجاهدين  
عن النبي الحسن المفضل  
العظيم اما بعد  
حيث سأل جماعتي  
مطلبى راكده صيغار  
بوجوده  
لانهم دانسته بقدر  
فتم قاصو خود  
مفخر مطبى  
در مشول آهان  
نمايد لهذا  
اينك ابن آثم  
راجى رشتى  
اقل همه مؤمنين  
از امام  
شيخ حسن شيخ الاسلام  
بين زخير سؤال  
در جواب آنها  
ميكويد

سؤال

که علم حضرات ائمه ماها صلوات الله وسلامه عليهم  
در تمام آيات الهیه  
یا حضوره یا بعضی اراده  
و در بعضی حضوره چه کونرا

جواب

کلمه اغضاد و ایمان آنت که حضرت رسول و آل اطهار  
و صلوات الله علیهم

نفس و عین خود صد قند معصومین از قبل خدا و حج مقرر ضامن  
طاعتند لسان الله میباشند آنچه گفته اند خدا گفته است و ایمان  
ماها بخود آنها و آنچه آنها ایمان بآن دارند چه هر قدر از آن را  
بدانیم و چه هر قدر از آن را ندانیم چنانچه در زیارت جامع است  
اشهد الله و اشهدکم انی مؤمن بکم و بما اصبتم به کافر بعد و کما  
کفرتم به مفاد این دو فقره آنست یعنی گواه میکنم خدا و شما را  
بانکه من ایمان بنما دارم و آنچه شما ایمان بآن دارید و کافرم بدان  
شما و آنچه شما کافر بآنید بتعبیر دیگر ای پیغمبری و ارم از دشمن  
و از آنچه شما از او پیغمبری دارید پس اصل ایمان همین است و کافر  
بایشان و تبری از دشمنان ایشان که این را مؤمن نباید در ظاهر و باطن  
در لسان و قلب و جوارح و اعضاء و امعاء و احشاء در تمام وجود  
خون

خودش یکسان داشته باشد چنانچه خیره او غیر بر آن شده باشد  
و خود را در آن معلوم و آشکار سازد و عمل بآن نماید که طاعت و  
خداوند عمل آفت و بین از برای آنت و آن آیتان با و امر  
و اجتناب از نواهی است همین کلمه است از برای رستگاری  
و لکن معرفت موصوفه خدا و رسول و ائمه صلی الله علیهم معلوم است  
هر چه زیاد کرد در درجات است و از آنکه پاره معرفت اگر چه استغناء  
از کلمات خود ایشان صلی الله علیهم باشد بقول قاصده است  
چون خدمت اشخاص بقول خودشان علی تفاوت است هر که کمتر  
خدمت کند از بی عقل خود کرده است او را قاصد در خودش نگاه  
داشته است مثل این آئم است که خوفناک باشد متفاد این  
تعبیر مینماید چنانچه همین را در این مطلب که مینمایم شاید در این

مجلی که شرح این مطلب میدهم مجلی مرضی باشد انشاء الله بدان  
که حضرت رسول و آل اطهار معصومین اوصی الله علیهم مظاهر  
حقیقت قدره الله العظیمه و عین الله الناظره و پده الباسطه  
و رحمة الواسعه و امثال آن از این قبیل صفات خداوند <sup>عظیمه</sup>  
و علت ایجاد ممکنات هستند لهذا با این وصف و وصفی <sup>تفصیل</sup>  
میدهم ذهن قهرا آن منشرح است با آنکه عقیده در کیفیت <sup>طوری</sup>  
آن در عجز و تحیر افتاده و آنچه فطره بر آنست و از طفولیت <sup>مخورا</sup>  
در آن می بینند و بر آن آنچه در ذهن است از افراد <sup>عقار</sup> تفصیل  
اینست که چگونه چهره کون می شود و عجزی در قدرت بر کزیده خدا  
بتصور در آید تا غطنی متحقق گردد و اراده در آن معلوم شود  
و همچنین حیثیت از چشم بیننده خدا پنهان باشد تا اراده <sup>بیش</sup>  
در او

۱۱۱

در او حاصل گردد و حیثیت که از بر دست لطف و با حفظ  
خدا بیرون باشد تا اراده در او بمقتضی لایم آید و در کجا  
از عالم امکان را خالی از فیض الهی میتوان نمود با الله دانست  
تا استکشاف آن در هر مانی اراده نمایند و طریقه جاهل است  
همین قدر و بس و کفایت است در آن که حضرت رسول و آل  
اطهار اوصی الله علیهم علت غائیند که از حیث لزوم حیثیت  
در خلقت خلق معلوم است ایشانند بزوم و تمام تمامیت  
و از بابت و جوب لطف به بیان ربوبیت و بر این وجهت و <sup>نظار</sup>  
اراده بالتمام مراد سلطنت ایشان است با استحقاق و اهلیت  
که وجود ایشان علت از برای وجود موجودات و صور ایشان علت است  
از برای صور ممکنات و حاده ایشان علت است از برای مواد <sup>مخلوقات</sup>

وینچه در تمام مراتب معلوم است فعل خدا ایشان را علة است از برای  
فعل خدا لا یحکم در محذات و الله سبحانه هو الوجد لا من شیء هو  
المخالف للبارئ المصور بلا شیء و حده لا شریک له فی کل شیء <sup>منظور</sup>  
بمعنی که فموده خدا است جل و علا حضرت رسول ص الله علیه و آله  
لولاک لما خلقت الافلاك و حدیث قدسی است که انما خلقنا  
فاحببت ان اعرف چون معرفت بخدا و بندگی او جل شأنه موقوف <sup>معرفه</sup>  
بمحمد و آل اطهار و علی الله علیهم الهدی است مراد در این  
ظهور سلطنت بی انشاء خداوندی است از ایشان تا ذکر ایشان  
بسلطنت و جلال و کبریا و جمال و عظمت و کمال خداوندی  
بلند گردد و بیاند در ذاکرین و همچنین اسماء ایشان در اسماء  
واجساد ایشان در اجساد و ارواح ایشان در ارواح و انفس  
ایشان

ایشان در نفوس و آثار ایشان در آثار و قبور ایشان در قبور <sup>سطح</sup>  
سلطنت خداوندی است از وجود و نظر خداوندی ایشان در قیوم  
خودشان تمام قلوب متوجه آن قبورند و اهل ایمان بقیوم زیارت <sup>قیوم</sup>  
از اطراف و کتاف عالم بمصدق آیه شریفه و جعل امة من التائبین  
لقوی الهم فانند و این یکفر دی است از افراد معانی فقره زیاده  
بشهادت که در آخر فقره فموده شده است اما احلی اسمائکم و اکرم  
انفسکم و اعظم شأنکم و اجل خطرکم الی اخره و در این سلطنت  
بی انشاء است اشاره من اراد الله بدکم و من وحدکم قبل  
عنکم و من قصدت توجیرکم و واضح است از مفضیلت چنین سلطنت  
مشاهده ایشان است در تمام اشیاء پس نزد ایشان است احقاق  
اشیاء و محفظند بر تمام اشیاء که خداوند سبحانه در آیه از کتاب

خود میفرماید لا یطرب ولا یابس الا فی کتاب مبین و در آیه دیگر میفرماید  
لا یعلم تاویل الا الله و اگر سخون فی العلم و ترجمه تحت لفظ این آیه

بظاهر کویا اینست مضمون آیه اول نیست <sup>مگر در کتاب مبین</sup> و خوشکی مگر در کتاب

که قرآن باشد و مضمون آیه دوم هیچ واحدی تاویل معنای قرآن را نداند

مگر خدا و در سخن در علم که حضرت رسول و ائمه اطهار معصومین <sup>از آل</sup>

و عتره اوصی الله علیهم باشند حاصل کلام چنان است که نیست <sup>خوشکی</sup>

مگر آنکه تمام آن نزد خدا و حضرت رسول و آل معصومین <sup>علیهم</sup> است

و نکته برودن خداوند اسم خود را با ایشان صلوات الله علیهم مفهوم <sup>این</sup>

شود یعنی آنچه را که در عالم خلق خودش است همان را با تمام نزد

ایشان است که خودش سبحانه با ایشان صلوات الله علیهم کرامت فرموده اند

چنانچه در آیه میفرماید لا یعزب عنه شئ من ذرره فی السموات <sup>ولا فی الارض</sup> و لا

ولا اصغر من ذلك ولا اکبر الا فی کتاب مبین و در آیه دیگر

و کل شیء احصیناه فی امام مبین و ضروری مذهبهاست

که ایشان سهو و نسیان و خطا بهیچ وجه ندارند و نزد ایشان <sup>ست</sup>

علم اولین و علم آخرین و ایشانند اصناف غیب و شهود خدا در <sup>صلاک</sup>

ملکوت و معصوم مطلق منزله از تمام نقایضد و مخرم <sup>مجلسی</sup>

اعلی الله مقامه در وجیهه کتاب عقاد آخورد نوشته است

که مضمون آن و استفاد از آن اینست هیچ فیضی از قیاض علی <sup>طریق</sup>

ساری و جاری نمیشود مگر آنکه ابتداء در ایشان صلوات الله علیهم <sup>کند</sup>

و بعد منقسم و نشر در خلق گردد و فیض متصل است که از جمله آن <sup>جود</sup>

باعث بر نفس کشیدن خلق که ممکن نیست انفصال آن تا چه <sup>نقود الله</sup>

با نقطاع آن مع ذلك خود تا ملکن چیست که از تو خشک <sup>باشد</sup>



باز تمام خلق و از کل شیئی بیرون باشد تا اراده کنند او را بند  
و در کجاها باشد و در هر چه ممکن گفتن باشد که نفوذ بآلله و احوش  
ایشان و پاسه و خطا شده تا اراده به باز گشت کنند و کجا  
ممکن باشد انفصال فیض از فیض علی الاطلاق تا همان انفصالی  
نفوذ بآلله غفلت باشد اراده لازم شود و بدان که اینها صلوات  
الله و سلامه علیهم تحت خالق و فوق تمام مخلوق و اسطرانده بین  
خدا و تمام خلق و شفیع خلقند نزد خدا در دنیا و آخرت در تمام  
کارها و ایشانند که تمام مؤمنین را داخل بهشت کنند و تمام کافران  
را داخل جهنم سازند و شاهد بر تمام کارهای خلقند از جزئیات  
و کلیات از اول عالم تا ختم آن شاید مناسب فرمایند این آیه شریفه در  
شده باشد که خداوند میفرماید لکنوا شهداء علی الناس و لیکن  
علیکم

علیکم شهیدا و ایشانند که میبینند تمام وجود خودشان که از سر تا پای  
چشم بینانند و از سر تا پای گوش شنوایند و از سر تا تمام و همه عقلمند  
از برای اهالی تمام عوالم و از سر تا پای شعورند از برای تمام خلق بر  
که قلب تمام دانه امکانند و از سر تا پای علم و از سر تا پایان که تمام  
اعضای و جوارح خودشان را طاعت و تکلم کنند چنانچه بپسندند و شنوند  
و از سر تا پای ذکر خودشان نفس و روح و عین خود ذکرند و همه  
که محاسن ببدان مبارک ایشان شود افاضه خیره بان بایسان  
و نطق کردد و بلا طافه نور منقلب شود چنانچه حضرت رسول صلی  
بایسان بوده سایر میافکنند اجسام و اجساد شریفه ایشان از  
نور آنچه نور است همه آن ایشانند و اشرف الارض بنور آنها بایند  
و محیطند بر تمام خلق همه انوار از تابش ایشان است که انوار ایشان

نافذ در ظاهر باطن تمام اجسام و اجساد تمام عوالم است <sup>و هیچ</sup>  
 و جسدی تواند بهیچ حاجتی از آن محجوب شود مگر بقدر <sup>بظن</sup>  
 مخالفت بخود ایشان و در حدیث نور انبیا حضرت امیر <sup>علیه</sup>  
 خطاب بطارق میفرماید و الامام بطارق <sup>بش</sup> ملكی و حید  
 سماوی و امر <sup>القی</sup> و روح قدسی و مقام علی و نور <sup>حلی</sup> فهو  
 ملكی الذات <sup>اللی</sup> الصفات زائد الحسنات عالم بالغیبات <sup>ایشان</sup>  
 نور غیر معلوم الاشتهار خدا و معنای <sup>ایر</sup> الله نور السما و الارض  
 الاخره که خداوند را نوری غیر از ایشان نباشد ظاهر <sup>هم</sup> امر  
 لا یملك و بالظن غیب لا یدرک و ایشانند کلمه او <sup>تبر</sup> و کلمه با  
 و کلمات طیبات و وجه و جنب مثل اعلی و در حدیث نور <sup>انبیا</sup>  
 و هم کلمه العلیا و التسمیة البیضاء و <sup>الوحد</sup> انیر <sup>الکبری</sup> التي <sup>اعراض</sup>  
 عند

خدا را  
 عنها من ادبر و توتی و حجاب الله الاعظم الاعلی و ایشانند اسمای که  
 ایشان دعوت نمایند مستجاب گرداند و هم اسم الله الذي لا یضرب  
 مع اسمه <sup>س</sup> و لا یات فی الارض و لا فی السماء <sup>توسل</sup> ایشان و <sup>تمسک</sup>  
 بر لایزال ایشان و هم العروة الوثقی و الجبل المتین و باب <sup>حطرو</sup> کشفه  
 فوج و ابواب خدایند و ایشانند اول و آخر و ظاهر و باطن <sup>ظاهر</sup> ایشان  
 بر بیشتر محمد و در باطن ایشان بصفات <sup>اللی</sup> غیر متناهی مددی  
 عدیل و نظیر در هیچ چیزی ندارند با و صفای این اعتقاد ثابت ماها  
 در فرد فرد هر یک از تمام تفصیل مذکور <sup>خواهم</sup> بگویم <sup>اجمالا</sup> کفیت  
 عاجزیم و از آنکه در کفیت طر آن <sup>ما</sup> جز <sup>عجز</sup> دیگر <sup>بیشتر</sup> دیگر نیست  
 لهذا فهم خودم را در این مقام <sup>تعبیر</sup> شاید میدانم و میگویم از این  
 مطالب و اخبار اراده شاید مفهوم کرد که ایشان را <sup>کوا</sup> دو علم <sup>باشد</sup>



علی متعلق تمام موجودات و متعلق بآن و علی متعلق بخاص وجود مبارک  
 خودشان و متعلق با ایشان حال صفت باشد در علم اول از آنکه فوق  
 تمام خلقند از اول عالم الی انتهای آن تمام اشیاء من البدایه الی <sup>الآ</sup> <sup>ست</sup>  
 من فوق العرش الی تحت الثرى از برای ایشان کشف الفعل مستدام  
 چنانچه در هر وایات هم دارد که مضمون آن گویا اینست <sup>مضمون روای</sup>  
 عوالم امکانیه مثل است نزد امام مثل نصف قشر جوهر و در هر <sup>وای</sup>  
 مثل مغز بادام و در هر وای مثل کف دست و در هر وای <sup>عور</sup>  
 نوری است از زمین تا آسمان از برای امام که مبین تمام <sup>ظاهر</sup>  
 و تمام <sup>آن</sup> بندگان و بندگان اهل علم را و مقدار این روایات یکی است <sup>مطلق</sup>  
 آنکه هیچ چیزی از تمام کلیات و از تمام جزئیات پوشیده برایشان <sup>این</sup>  
 که تمام ماضی و تمام ماضیاتی با آنچه بالفعل است تماماً <sup>بفضل</sup>  
 منکشف



منکشف است از برای ایشان و برایشند در تمام آن چنانچه عوالم  
 امکانیه چنان کوچک است از برای ایشان که بجز وجود خودشان تمام  
 آن بآن واحد دیده میشوند و از اینست مستحضرین صوت تمام عوالم  
 در آن واحد و این مؤمنین صلی الله علیه و آله چنانچه خودشان در دنیا بوده  
 و چه حالا و همیشه دیده و مبینند و همچنین در همان آن اهل <sup>قصه</sup>  
 و برتر از او در عوالم خودشان دیده و بینند و آثار و متعلق بآن  
 مقصود عظم بدو است بحواله ما شاء و ثبت و عنده ام <sup>الکتاب</sup>  
 که محو نمیکند مگر بوده را و ثبت نمیکند مگر نبوده را و در حدیث  
 نورانیه ام کتاب و خاتمه امام علیه السلام است و در علم <sup>آن</sup>  
 آنچه متعلق است بخاص وجود مبارک خودشان و آنچه بمقادیر <sup>است</sup>  
 این را فرض بر کلیه افراد میدارم و میگویم کلیه چون ایشان <sup>مخبرند</sup>

باراده خدا در تمام اشیاء چنانچه در علم مفروض اول آنچه بیان  
نمودیم  
بمان بود پس در این علم مفروض ثانی میگویم اگر بخواهند باراده  
خودشان نیز کثیر در تمام اشیاء حرکت کنند و بدانند خزان علم خدا  
و عینه علم خداست همان طور بینند و بدانند زیرا که ارا<sup>ده</sup>  
خودشان مفروض باراده خداست انشاء الله و انشاء الله  
و ما یشاؤون الا ان یشاء الله پس اگر سألی از ایشان سوال کند  
که شما میبینید و میدانید چون سوال هر سألی از روی معرفت و قصد  
خودش است و سؤالش از باراده خودشان واقع شود جواب  
همین خواهد بود اگر بخواهیم بدانیم ای باراده خودشان بخوا<sup>هند</sup>  
بدانند نیز میدانند این مطلب با آنچه در علم اول ذکر کردم منافقا<sup>تی</sup>  
ندارد و در معنی عین همان مطلب خواهد بود زیرا معنی این<sup>مطلب</sup>  
این

این شود یعنی فرقی در دیدن و دانستن خودشان باراده خودشان  
و دیدن و دانستن باراده خدا نخواهد بود و هر دو یکی خواهد  
بود  
که هر دو مفروض بهم دیگر است و چنین است در تمام مطالب  
که اراده خودشان نیز خواست خداست و در هر دو صورتها<sup>نت</sup>  
که فقره زیارة است و المظهرین لامر الله و فهمید و عبادت الکریمین  
الذین لا یستقونہ بالقول و هم بامرہ یعلون و اما افراد این علم  
مفروض متعلق بخاص وجود خودشان کویا خلیل است و دان<sup>ست</sup>  
مدار فضیله است مطلب بمطلب در حضور یا حصول میگویم  
از آنکه خودشان تحت خالق هستند در بعضی آنست که حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله انظار نزول جبرئیل میداشت و آنهم<sup>ت</sup>  
اطهار علیهم السلام انظار را هم میداشتند و آن از این احوالی<sup>احتمالی</sup>

که بیان بیستام معلوم میشود که گویا محض و مختص با مثال این چند فرد  
که ذکر میشود باشد و آن تبیین وقت خاص مخصوص از برای متعلقات  
خاص بوجود مبارک خودشان و احاطه در افعال و در اوقات ابلاغ  
از آنچه داشته اند و همچنین مثل آنکه با خودشان چه شود که مقصود  
بدا در آن است یا نه و بهر طور که فیض نیز باید بر اصل آن  
در هر مطلبی مترتب باشد و خودشان چه کنند که مقصود اصیلت  
باشد و با خودشان چه شود و چه کنند را نیز از عالم در حجت اعلی  
کلمه توحید و اثبات و رواج آن میدانستند و بی قبل از وقوع  
آنچه از آن باید گفته شود بشریف حضرت جبرئیل در خدمت  
باین خانواره در ابلاغ مردم بجهت اتمام حجت بحضرت رسول  
صلی الله علیه و آله اخبار میشد و با همه علم السلام العالم  
و در حق

و دانستن ایشان تمام اشیاء را از عالم اول و اول عالم حقیقت بود  
اشکار است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تولدش تمام  
قرآن را قبل از نزول تلاوة فرمود و نور حضرت امیر از نور حضرت  
رسول صلی الله علیهما و آلهما مشفق و از او علم را اخذ است و این  
و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه شاید شاهد برداشتن  
قبل از نزول است و الله العالم و اما از جمله آنچه گفته بمقادیر است  
مثل آنکه از ایشان چه شده است یا کین ایشان بکار فرستاده است  
شاید وجهی از وجوه آن عدم غلوم مردم است و معلومیت ابتدا  
در وجود و علم خودشان است که قدیم بالذات نبوده اند و قبل از  
کشف  
خطا از تمام ما سوا نمیدانستند تا مردم بفهمند خداوند قلیما  
و عالم بالذات است بلاشک و علم ایشان زاید بر ذات و خیرة ذات

و تحصیل است از خدا که همانند کفر فخره زیاده است خلقم الله انوار  
تجلیکم بعرضه مدقین الی اخره کافی است والله العالم و بدان  
این وجهی از مفاد مطالب حضور و اخبار اراده که بنظم آمد  
بیان بشاید داشتم که اگر مطابقت با واقع بکند ما جور باشم <sup>لفظ</sup> والا  
شاید شاهد بر عدم جزم من باشد زیرا که اینها صلوات <sup>علیهم</sup> الله  
اسرار خدا هستند عقول ناقصه ماها را راهی در افعال ایشان  
نباشد و دانستن کیفیت این مطلب که چه طور است و چه کون<sup>است</sup>  
از جمله واجبات نیست پس واگذاشتنش و از عان بجز در آن  
راه عقل است و عجز ماها خودش مطلب بزرگی است از برای  
ظهور جلالت و بزرگی ایشان صلی الله علیهم در عقول ماها و <sup>بعد</sup>  
از دانستن و بجز رسیدن بر تکوینی بزرگی است <sup>نستن</sup> بجز بعد از دانستن  
در آن

در این گونه مطالب بیکجستی در آن خیلی فهم است از برای عقل و خوب است  
همه مؤمنین را معرفت بحدیث نورانی که در جلد سیام بحار است  
آنم نیلوا ما در کتب عربی خودم مستی شجره طویب نقل کرده ام  
این را که دانستی پس شاید مختصری بیان دو مطلب از این مطلب  
مذکوره لازم باشد مطلب اول که گفته شد اینها صلوات الله  
و سلامه علیهم مظاهر حقیقت قدره و چشم و دست و رحمت خدا  
و امثال آن از صفات الی ما شاء الله هستند تأمل کن در هر چه  
خودت که چشم و دست و قلب و تمام اعضاء و جوارح خودت  
مکونند بحکم خودت و در تحت اراده تو هستند زیرا چشم تو  
که حرکت کند کشف اراده تو در حرکت او نماید لهذا نسبت تو  
داده شده است که چشم تو است و همچنین است در هر چه حرکت

کند اراده تو او را حرکت دهد پس بواسطه اراده تو نسبت بتو داده  
شده که دست تو است و كذلك قلب ساوا اعضا و جوارح تو  
همه تابع اراده تو هستند و هر عضوی که از حکم اراده تو بیضد <sup>معصوب</sup>  
شود آن عضو نسبت تو نمیدهند چنانچه اگر یک دست تو شل  
تو را صاحب یک دست بگویند چیست اظلمه آن دست دیگر در حکم اراده  
تو نیست و همچنین ساوا اعضا و جوارح تو این مطلب ضبط کن  
و ملتفت بشو که پیغمبرها و آل معصومین اطهار و صلوات الله <sup>سالمه</sup>  
علیهم اراده نفس خودشان را از خودشان دور کردند و او را  
فانی نمودند و اراده و مشیت خدا را در خودشان چنان جای  
دادند که نفس اراده و مشیت خدا شدند پس چشم حرکت کند کشف  
خدا در حرکت او نماید و كذلك دست مبارک ایشان که هر <sup>حرکت</sup>  
کند

کند اراده خدا را ظاهر سازد و حرکت تابع اراده است <sup>نسبت</sup> خدا  
بخدا داده شده است و همچنین است قلب ایشان و ساوا جوارح  
و اعضا ایشان که تمام وجود ایشان اراده خداست و تمام  
وجود ایشان قدره خداست هم چشم و هم دست و هم قلب خدا  
و امثال آن که نسبت داده میشوند هستند و از ایشان بر خدا  
یابد رحمة و فضل خدا از برای مؤمنین و محبت و غضب خدا  
از برای کافران <sup>مطلب دوم</sup> که گفته شد اینها صلوات الله و  
علیهم و اسطر فیوضات بی انتفاء خداوند این را نیز تا عقل درک  
خودت بکن که خداوند تو را وسیله از برای معتقدین خودت  
در خانه خودت نموده است و تمام وجود روزی خانه خودت  
بر دست تو قرار داده است و اهل خانه تو را واجب النقصه <sup>نقصه</sup>

کرده است که اگر تو چیزی با اهل خانه خود ندی که سینه <sup>تند</sup>  
و خداوند خودش روزی رسان است بتو و با اهل خانه تو  
و تمام خلق ولی مشیت او در نظم امور مملکت و خلق خودش  
چنان قرار گرفته که تو من و سایرین هر یک وسیله <sup>خانه</sup> چیزی  
خودش باشد پس تو من و امثال ما نمونه هستیم از برای معرفت  
بخدا و بر رسول و با امام صلی الله علی الرسل و الائمة من الرشا  
از جمله معرفت است مثل خانه تو نسبت بتو و عوالم امکانیه  
نسبت با امام علیه السلام که چنانچه چهار حصار خانه <sup>ست</sup> محدودی  
از تو عوالم امکانیه از فوق عرش تا تحت التری خانه <sup>ست</sup> محدودی  
از امام علیه السلام پس چنانچه خیر اهل خانه تو خداوند <sup>ست</sup>  
و غیر آن بر دست تو قرار داده است و خصوص تمام عوالم امکانیه را  
بر دست

بر دست امام علیه السلام قرار داده است و تو بحسب کنج <sup>تند</sup> کنجایش  
توانست در آن محدود کرده که خانه تو که بظاهر لوازم اهل خانه تو  
وسیله هستی و امام علیه السلام بحسب کنجایش <sup>در سعه</sup> او است  
محدوده عوالم امکانیه بظاهر و باطن و مبدا و منتهای لوازم  
و غیر لوازم آن وسیله است که خداوند او را خواست  
بر روی زمین باشد عالم را خیمه و خانه از برای او <sup>بنا</sup> برپا کند  
و تمام خلق را از برای خدمت او خلق کرده پس نفس <sup>بنا</sup> بند  
متصل با او میسازد و خلق در نفس او منقش میشوند و <sup>بنا</sup> برود  
از برای او نازک میکند و میرواند و خلق قدری از او <sup>بنا</sup> قسم  
میکردند بجملاً حیوة و لوازم آن تمام انواع فیوضات از خدا <sup>بنا</sup>  
متصل <sup>بنا</sup> میگرد جاری است از برای او خداوند همه را متصل <sup>بنا</sup> کرده است



او میدهد خلق در حیوة و فیوضات او حتی و مستفیض میشوند  
خواه مؤمن باشند یا کافر هر یک را سزائی که بآن برسد و اصل  
راشته شکر ایمان است و عکس آن کفر خواهد بود که اصل <sup>شده</sup>  
ناشکری کفر است حال این مطالب تکرر شده را ضبط کرده  
و کلیه مطلب را بدون تعیین بعقل خود منزل داده تا خودش  
معیّن کرده و آقل حکمت آن بمنتهای منزل باقصر خیال خود از برای  
فهم تمام مراتب از عقول تمام رعیت منکشف شود و آن رفیع  
سماوات و بسط ارضین و لوازم هر دو جهت لازم و ملزوم علم  
و معرفت و طاعت و عبادت اند تا نفی عبث در تمام آن گردد و حکمت  
تمام آن معلوم باشد اگر چنانچه مفروض چنان کرد که تمام اهل  
عالم بر ایمان واحد و همه در طاعت و عبادت قیام داشته باشند  
از آنکه

از آنکه مراتب علم و معرفت و طاعت و عبادت رجعت تحصیل است و در <sup>حیث</sup>  
غایب نقصان و قصور بتفاوت عقول است احتیاج و جوی بعد <sup>از تعلیم</sup>  
کردن بمعدل و مقوم دارند و از این جهت قصور عقول است احتیاج  
علتها و حکمتها را زیاد در تمام آن بر همه که خلق رعیت پس اگر <sup>مخصوصا</sup>  
این عالم بخود خلق رعیت امکان میداشت و محضیات از برای کسی  
نمیشد تعطیل و عبث در آن میبود و از نداشتن و ندانستنی خلق  
رعیت است ما صورت هر یک بتجدد که تمامها چون کلمه که سفند  
پس چنین کلمه عظیمه با وصف <sup>مقوی</sup> بجمیع البشر بدو و معدود  
که از برای اداره فهم آن تمام علتها و تمام حکمتها خلق شده <sup>میشود</sup>  
باقی قصی که دارند خودشان توانند باعث قیام و قیام خودشان  
کردند تا چه رسد بقوام سخوات و ارضین و استجاب ضایع آنها

بدون اهلیت و استحقاق باشد پس چنانچه معلم لازم معد  
و مقوم همیشه الزم دارند تا اؤ علة العلل و حکمة الحکم و برزخ  
الارواح باشد و بتوسط او انواع فیوضات باهلیت و استحقاق  
در خلق منبسط گردد لهذا بالوجوب معلوم است باید تمام این  
کلمه را چنان چنان مبتدعی عظیم القدری عالم معصومی باقی  
که بتعلیم خدا در اقل قبل القبل او را تمام آنچه خلق شده میشود  
از برای رفع عیث و تعطیل محضیات و تعلیم آنچه از آن مردم  
شایسته است باشد و همچنین از برای تقویم آنچه خلق شده میشود  
و تعدیل نواقص تمام اشیاء که هر چیزی بصورت تکمیل احاطیه  
او ظاهر شود و معلومیت لوازم علیتها و بر ذمه لوازم حکمتها  
و خاصیتها و اثرها در تمام کلیات و در تمام جزئیات بحسب کفایت  
خلق

خلق رقیقه در هر آنی الی ما شاء الله بواسطه وجود مبارک او باشد  
تا هر مجتهدی اخذ ذکر و تسبیح از او کرده و بکند که آنچه علم و معرفت  
خلق شده است با تمام از برای اهلیت او است و معلوم است این درو<sup>مطلب</sup>  
بسیار بزرگ هیچ وقت بی صاحب بی حاصل در عالم نباشند و هر  
آن در او باشد و از او متصل مثل نور ظاهر آفتاب که بر اشیاء تابند  
در باطن بر تمام قلوب تمام اهل عالم تابیده گردد و بهین منزل  
خودش در طاعت و عبادت باشد تا غایت کمال درجات طاعت و استقامت  
ایده درجات عبادت را همیشه در عالم صاحبی و عاقلی باشد و آنچه  
از مردم قبول شود حیث وفق عمل مردم در محاطیه اهل طاعت و  
قبول باشد و کفایه بعلم و معرفت و طاعت و عبادت نفس واحد او  
از برای قوام و قیام تمام اشیاء از تمام اهل عالم گردد و او متصل

اختصاص يك واسطه كند و افاضه بر تمام خلق نماید كه در اهل  
ايمان بطور آنچه ایشان را بر ثبات نگاه بدارد و در اهل كفر اگر  
در صورت مفروضه مذکور تمام اهل عالم نباشند بطور آنچه ایشان  
بایمان نزدیک کند رحمت فرماید تا هر يك كه منتفی بآنچه افاضه  
شده است نشود بجهت بر او تمام گردیده مقصر باشد پس چنین  
وجودی صحفًا ثابتاً و جویاً همیشه عالم بر پا است و با این وصف  
چه در تمام اهل عالم علم و معرفت و طاعت و عبادت رعیتی وجود  
داشته باشد و چه نفی در تمام اهل عالم باشد از حیث بقاء  
عالم علی السواء است كه آن وجود مبارك منظور خدا است  
چنانچه این را مخالفی از منتهی گذشتهها بسبب تعدد و اختلاف  
میل و مذاهب این لوازم بمقتل رعیتی هم فرقی رعیتی نفی است  
كه اهل

كه اهل عالم بر هضاد و دونه اند يك منته از آن بر حق است و آن  
يكلمه بر هضاد و دونه فوقه است يكفرقه ناجیه است و آن يكفرقه  
عوام الاقلیل و حال عوام معلوم و آن قلیل علماء اند غیر معصومین  
بین خطا و صواب اند و معلم خواهند و بر فرض اولی اگر تمام  
اهل عالم نیز چنین میبوده اند چنانچه دانستی با آن صفات و  
فائده در حق ایشان از برای ابقاء خودشان نداشته اند تا چیزی  
بانگه تمام اهل عالم چیزی نباشند و این چند نفر چنین باشند  
پس بالفعل در تمام عالم آن لازم كه علم و معرفت و طاعت و عبادت  
باشد بمقتل رعیتی هم از مردم رعیتی نفی گردید و معلوم  
كه عالم است با این وصف بطریق اولی از مطلب فرضی اول  
اگر آن جهت کلی نبوده باید منتفی گردد و حال كه عالم باقی است

بر متفکری واضح است که باید از برای همان کلی متبوع معصوم کافی  
و مالک تمام عالم بحسب جود و علم و معرفت و طاعت و عبادت از اول  
عالم تا آخر آن بلا استثناء باشد و عالم خیمه و خانه چنانچه گفته شد  
از برای او باشد چنین کسی روی زمین بالفعل در هیچ مملکت  
و مذهبی یافت نشود و از آغوش آن را باین وصف احدی نکند  
مگر در مذهب ماها پس واضح است چیست لزوم چنین چیزی  
در روی زمین صدق و حقیقت ماها و او صلی الله علیه و آله  
بچهارده نفر معصومین پیشوایان مایند که بحال معرفت و مسکن  
و معادن حکمت خدایند که در مثال مذکور اول نقره آخر یاقوت  
که فرود شده است و استر عاظم امر خلقه و قرن طاعتک بطاعتت  
تحریر شده واضح اند ایادی بسوسطه خدا هستند در تمام خلق  
چنانچه

چنانچه پیش از این است و ذات خداوند منزله است بیده ملکوت  
کلی شیئی پس ایشان فضل و جود و کرم و احسان و رحمانیت  
و رحیمیت و باقی صفات فطیبه خدا در خلق و منین خدا بر تمام  
خلقت و چهارده نفر ایشان صلی الله علیه و آله اول ما خلق باین  
ذکر شده معلوم اند و در ایشان است عزائم خدا و همیشه  
بسوی ایشان است امر خدا و هر یک ایشان در صفات مثل  
تمام ایشان است که بواسطه جود مبارک ایشان قوام تمام  
هر شیئی چنانچه ثابت و فقره زیارت است بکم فتح الله و بکم یختم  
در وجود و در تمام آنچه خیر است و بکم یزل الغیث و بکم یسکن  
السماء ان تقع علی الارض الا باذنکم ایشان بطور تعریفی که در  
سابق گذشت مشتمل و اراده و شاید تعبیر بقوله در قضا و

و معلوم امضاء و اذن خدایند و فقره زیارت است و آیات <sup>اللق</sup>  
الیکم و حسابهم علیکم و فصل الخطاب عندکم و آیات الله لیکم <sup>ع</sup> غما

فیکم و نور و برهان عندکم و امره الیکم و تمام مردان و زنان اهل

عالم عبید و اماد رقی با آنچه در عالم است ملک ایشان حقیقه <sup>د</sup> دنیا

و آخرت است چنانچه ما هارا عبید و اماد و املاک بالنسبه <sup>ح</sup> حجازا

در دنیا است و تمام آن از خدا است که ایشانند <sup>ص</sup> صراطی علیهم

متقیم خدا آن چنان صراطی که فرموده خدا است <sup>الری</sup> صراط الله

له ما فی السموات و ما فی الارض و با ایشان امتیاز داده میشود <sup>خ</sup> خبیث

از طیب و خداوند جل شانرا از برای ایشان <sup>ص</sup> صلی الله علیهم است

آنچه ایجاد و خلق کرده و میکند و تصویر داده و میدهد و حیوة

ارزانی فرموده و میفرماید و زبایند و میزایند و با <sup>م</sup> مصلحت

حجت و ستم زاده و میدهد و خورانیده و میخوراند و اشاعه

و میاشاعند و آفرانیده و میآفرانند و مکت داده و میدهد

و میرانیده و میپیرانند و زنده کرده و میکند و ثواب مکرمت

داشته و میدارد و عقاب نموده و میفاید لا اله الا هو بجانم

رب کل شیء پس از آنچه تحریف یافت همین طور بفهم از اول خلقت

و در اولین این عالم الی انتفاء آن همیشه همین <sup>ا</sup> ائمه ما هاجد و آل

معصومین اوصی الله علیهم چه محمول در اصلاب شایسته و ارحام <sup>ط</sup> طاهره

بوده اند و چه بعد از آن و چه قبل از آن از اول اوله الی اخر اخر

و بعد آن ابد ابد که ابتداء <sup>م</sup> مبداء محال فیوضات اللطیف بوده و <sup>ه</sup> هتند

و خواهند بود و فرقی در هیچ عالم و زمان نداشته و نخواهند داشت

چنانچه فقره زیارت جامع است ان ذکر الخیر کنیم اوله و اصله و <sup>و</sup> و غیره

و معدن و ماواه و منتهاه که در مذکور فروع بعد از اصل افاده  
حضرات زری که ایشانند علل ایجاد و امر خدا بین کاف  
و نون و محیطند بر تمام اشیاء همیشه بهم تحرکات و حرکات و بهم  
سکت السواکن و این احاطه در باطن و ظاهر از برای ایشان  
بوده و هست چنانچه حضرت امیر صلی الله علیه و آله در چهل جا <sup>مشاهده</sup>  
ظاهر عینیه در آنی از وقت واحد دیده شد و همان آن از همان  
وقت فوق عرش و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است  
اعتقاد همین طور است که بوجود مبارک واحد خودش بوده است  
تاویل و توجیه در آن هیچ وجه معنی ندارد از همان بجز در فهمیدن  
طور آن لازم آنست و در تمام عوالم امکانیه بوجود واحد <sup>صاحب</sup>  
همیشه بهمان طور فهمید خواهد بود انما و لیکم الله و رسول الی اخره  
در تمام

در تمام کافی است با وصف این احاطه ایشان مرسوم ایشان  
مثل سایر مردم در ظاهر و باطن از خانه بخانه و از محل محل و آن <sup>شهر</sup>  
بشهر رفتن بود پس بمقتضیات احیاء دین خدا آفریده است  
بوده اند و بدان مبارکه ایشان صلی الله علیه و آله ظاهر و باطن ملکوتی و <sup>مشاهده</sup>  
اصلاً و قرعاً تمامت خودشان که مشاهده میشده اند مناسبت <sup>عالم ملک</sup>  
و ملکوتند لهذا با این احاطه کلمه ایشان صلی الله علیه و آله اعتقاد  
ماها در معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله بهمان طوری که در <sup>است</sup>  
بلا تأویل و بلا توجیه در ظاهر و باطن بهمان طوری که در میان تمام  
مشاهده میشد با عامه و انکشت و لباس و نعلین خودش بر بدن  
سوار شده تشریف بردند و در تمام معراج بهین طوری بوده است <sup>تشریف</sup>  
آوردند و فضیله در همین است و بس و خواستن خداوند اول <sup>شاید</sup>  
در تمام

اندرای سیر لامکان متجاوز از عالم امکان الی ما شاء سبحانه العلی  
 و اوصی الله علیه و اله معلوم بالضرورة کما کان فی الامکان بالتمام خیاطر  
 بر براق رفته است و بوره است تا مراجعت کرده آید تاویل و تفسیر  
 مطلب خلاف ضرورت است حوام دیگر باقی با خودت است که بفرماید  
 خیر ختام و کلام و الحمد لله رب العالمین کما هو له مستحق علی ما هدانا  
 ربنا لا نریخ قلبنا بعد از هدایتنا و هدایتنا من لذلک انک انت الیه  
 آتانا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه و قاعداتنا لکن وصل الیه  
 و آتانا الاطهار و افعل بنا ما انت اعلم و لا تفعل بنا ما نحن اهل باعقار الیه  
 محمد و علی و آلها المعصومین و اهل بیتهم الطاهرین و اصحابهم المنجبین  
 عددنا احاطه بعلک و بر الصلوة علیهم و اشهد بانما الاله الهم و اغفر لی  
 و اجعل لی و لجنی و لاسواقی و لاولادنا و اولیادنا و اولادنا و اولادنا و اولادنا  
 و من



۷۳

و من سلنا الدعاء و لجمع المؤمنین و المؤمنات من سلف منهم و من  
 بحکمهم و استخارهم بحکمهم و اکتبنا من خواتم عبیدهم و ارباب قناریات  
 و طلبت ثارهم و توفنا علی ملتهم و فی محبتهم و الحقیابهم و از قناریات  
 و فی زمرتهم و تحت لواء دولتهم و اکتبنا من اولیائهم فی الدنیا و الآخرة  
 انک ارحم الراحمین و الکریم و القادر و المفضل المنان رب العالمین الهم صل  
 و زرد و باریک علی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الشیخة المعصومین  
 و اهل بیتهم الطاهرین و اصحابهم المنجبین دائماً ابداً عدد ما احاط به  
 یا رب العالمین و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الواصلین و المرصین و  
 و الصدیقین و جمیع عبادک الصالحین و العن اعدائهم اجمعین



تم استنساخ هذه النسخة فی شهر رجب  
 سنه ۱۳۰۰  
 سید رمضان المبارک سنه ۱۳۰۰

Handwritten notes in the left margin, including the name 'محمد بن محمد' and other illegible text.

الحق

اسد الغابة 2 متر

در مسویر الدلائل

سیرة ارتقا و ارتقا

سیرة ارتقا و ارتقا

العز

العجب العجیب شرح لاد

افران الصفا

شرح معانی بدیع الرقا

شرح معانی

از ابن عبد

